

قربانی

حضرت امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ی ۳۲، اهل دنیا را به پنج گروه تقسیم می‌کند و از جور و جفای روزگار نابه‌کار سخن باز می‌کند و می‌فرماید:

«ای مردم، ما در روزگاری پرخاشگر و بی‌رحم قرار گرفته‌ایم که در آن نیکوکار، بدکار به شمار می‌آید و ستمگر بر سرکشی خود می‌افزاید و از دانسته‌های خود سودی نمی‌بریم و از آنچه ناآگاهیم نمی‌پرسیم و تا بلا و مصیبت کوبنده‌ای بر ما وارد نشود، بیم به خود راه نمی‌دهیم و به خود نمی‌آییم.»

مردم به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروه اوّل آن‌هایی هستند که کوتاه‌دستی و خواری و نداری و کندی سلاحشان، راه فساد را بر آن‌ها می‌بندد.

نرسد دست گربه چون بر گوشت

گوشت، گوید که گند و مردار است

گروه دوم آن‌هایی هستند که شمشیر آخته برکشیده‌اند و شر خود را فریاد می‌کنند و پیاده و سواره‌ی خود را پا بر رکاب آماده و گوش به فرمان دارند و نفس خود را همه‌جانبه در گرو فساد قرار داده‌اند. دین خود را به دنیای ناچیز فروخته‌اند و برای برپایی شر و بی‌سگّه

کردن حق، عده‌ای سواره را آماده کرده‌اند و یا منبری برای فزون‌خواهی و فراز شدن به دست آورده‌اند و چه بد و نابرابر معامله‌ای است دنیای دنی را بهای خود دانستن و چشم پوشیدن از خیر و بهایی که در پیشگاه خداوندی برای انسان هست.

عده‌ای از آن‌ها نیز دنیا را به وسیله‌ی عقبی طالبند و خواستار فرجام و آخرت به وسیله‌ی دنیا نیستند. خود را حقیر و شکسته و متواضع نشان می‌دهند و گام‌های کوچک برمی‌دارند، دامن خود را می‌چینند و کوتاه می‌کنند و خود را امانتدار نشان می‌دهند و پوشش و پرده‌ی خدایی را پل معصیت و وسیه‌ی گناه قرار می‌دهند.

عده‌ای را هم بی‌دست و پایی و عدم امکان، از سرکشی دور کرده است و ناگزیر به قناعت روی آورده‌اند و لباس زهد و پارسایی پوشیده‌اند؛ اما زهد را با آن‌ها، اصلا سر سازگاری نیست و شب و روز آن‌ها از پارسایی خالی است و ادای زهد را درمی‌آورند و زهد از قاموس آن‌ها بیگانه است.

حالا گروهی از مردمان به جای ماندند که یاد مرجع و معاد و خدا، دیدگانشان را از حرام و نامشروع دوخته است و از خوف روز محشر، آب دیدگانشان جاری است، از جمع رانده و طرد شده‌اند و از ترس در گوشه‌ای خزیده‌اند، همیشه وحشت و دل‌ریزه نصیبشان است و غریب شهر و دیارشان هستند و لب‌هایشان دوخته است. با اخلاص با خدای خود در راز و نیاز هستند و دلشان دردمند است. تقیّه و

دین‌پروری در میان دین‌ستیزان، آن‌ها را بالکل گمنام کرده است و ناشناخته باقی مانده‌اند. خواری و فرودستی آن‌ها را در بر گرفته است، گویی در دریایی بسیار شور با زندگی، دست و پنجه نرم می‌کنند که قدرت بازکردن دهان را ندارند و دل‌هایشان خسته‌ی جفاست. از بس پنددادن به مجموعه‌ی گمراه، رمقی برای آن‌ها نمانده است. مورد قهر و بی‌مهری و خواری قرار گرفته‌اند و به قدری کشته شده‌اند و کشته داده‌اند که تعدادشان از بس ناچیزی دیگر قابل ملاحظه و ترسناک نیست.»

همانند شمس و جنید و شیخ شهاب و امثال شیخ انورها که اگر سعادت‌ی دست داد و مدد شدیم، ادامه‌ی راه بی‌غیر آن‌ها آرزوی قلبی ماست.

اما انسان در عمر کوتاه و معدودش از کار و ادب کار گرفته تا بهره‌گیری از کار و لذت و اندیشه و تفکر دست به هرچه بزند، در نوع خود تقدیم قربانی است. قربانی یعنی دندان طمع بریدن از چیزی و تقدیم بی‌عیب و بی‌نقص و بی‌منت آن به پیشگاه حضرت حق است. دل بریدن و دل‌کندن از تمامی آن چیزهایی که از روی عادت بر جسم و روح سنگینی می‌کنند، کار مشکلی است. گاهی این بارهای تحمیلی به انسان شخصیت کاذبی می‌دهند که دل‌کندن و دوری از آن‌ها، برای جسم و روح معتاد، آزارنده هم می‌شود.

پس از لازمه‌های قربانی، شناختن دقیق اضافه‌های جانی و مالی است. همه‌ی دین‌های آسمانی و صالحین قرون و اعصار برای شناساندن این عوامل سنگین‌کننده آمده‌اند تا بقیه‌ی الله و بیرون دایره‌ی

بقیه‌ی الله را برای ما بشناسانند. همه‌ی عوامل سنگین‌کننده در بیرون دایره‌ی بقیه‌ی الله جای دارند. به طور کلی، قربانی وسیله‌ی تخلیه است تا تجلیه دست بدهد و در مقام شهود بتوانیم قرار بگیریم. در تورات از انواع مختلف قربانی‌ها یاد شده است. بلااستثناء در همه‌ی انواع قربانی‌ها خواسته شده است که بی‌عیب و علت باشند. شرایط قربانی در انجیل و هم در قرآن کاملاً مشخص است. در کتاب عهد عتیق آمده است که حتی روح و دل انسان نیز باید ختنه شود، یعنی با روح و دل بی‌غیر، باید پذیرای حق شد.

در قرآن از حضرت موسی خواسته می‌شود که قوم گاوی زرد رنگ بی‌عیب و علت و بی‌لکه ذبح کنند که میان‌سال است و در کشت و شخم زمین فرسوده نشده است. در عصر فراعنه در مصر و در جاهای دیگر، گاو توت‌مردم بود و توت‌مردم هر آن باور و چیزی است که مردم حاضراند برای حفظ آن از جان و مال و فرزند و هرچه عزیز خود، دل بکنند. پروردگار موسی توت‌مردم آن قوم را مانع پذیرش حق دید و از آنها خواست آن را که با جان و مال و دنیا معامله نمی‌شود، قربانی کنند. با قبول این عمل، قوم موسی ثابت کردند که با آتش زدن و به کنار زدن باورهای غلط به بندگی حق تن در داده‌اند و به آزادی مطلق رسیده‌اند.

در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ

و لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛^۱ ای مردم ملبس به لباس ایمان، از آنچه که از راه حلال و درست به دست کرده‌اید، انفاق کنید [نه آنچه که از طریق ربا و ریا و معامله با مضطر، کلک و کلاه شرعی درست کردن، رشوه و کم کردن حق کارگر مضطر، و...] و از آنچه که از زمین برای شماها احسان کردیم و رویانندیم، انفاق کنید و مورد انفاق نباید از چیزهایی باشد که از نظر شما بد و از چشمتان افتاده است که اگر همان را به شما می‌دادند، مگر از روی ناچاری قبول نمی‌کردید و بدانید که خدا بی‌نیاز است و پسندیده‌کردار» (یعنی شما احسانتان را در راه خدای بی‌نیاز می‌دهید، نه به فرد به خاکِ مذلت نشسته و به قدرتی پسندیده‌کردار می‌دهید که بهترین را و پسندیده‌ترین را به شما بخشیده است).

حالا ای تنگ‌چشمان از راستی و حقیقت فقیر و نزار، بدانید که خداوند تعالی بی‌نیاز از احسان است و او برای مخلوق خود، بهترین را روا می‌دارد، نه فاسد و مانده و لهیده و کاسد را. ای سیه‌روز، تو کسی را که احسان و انفاق می‌کنی، در نظر می‌آورم، مرا ببین که پذیرای اصلی احسان هستم؛ منی که بی‌منت، بهترین را برای تو قربانی کرده‌ام، خاک نرمِ آبستنِ انواعِ احسانت بخشیده‌ام. به آنهایی که در دل خاکند و بیش‌تر از فرزندانِ داخلِ رحمتان نیاز به صلّه دارند، بارانِ رحمت نازل کرده‌ام. من به بی‌زبان‌هایی که برای دریافت سهم قربانی دامن باز کرده‌اند، از سنگ سیاهِ قسی‌القلب گرفته تا خاک سلیم‌الطبع، رحمت

خود را بی مضایقه نازل کرده‌ام. سنگِ دل‌سیاه هم از برکتِ کرمِ کریم به مرور مستعد پذیرش احسان خواهد شد و مقدور خود را بروز خواهد داد.

آن کیست دهد چو زند و پازند

معلوم مرا به غیب پیوند

من آتش خفته در وجودم

آن کیست مرا ره‌انداز بند

حضرت اباعبدالله (ع)، مقابل حجرالاسود که می‌رسیدند، می‌فرمودند: «الهی، أَنْعَمْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي شَاكِرًا وَ أَبْلَيْتَنِي فَلَمْ تَجِدْنِي صَابِرًا فَلَا سَلَبْتَ النُّعْمَةَ بِتَرْكِ الشُّكْرِ فَلَا أَدَمْتَ الشَّدَّةَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ. الاهی، لَا يَكُونُ مِنَ الْكَرِيمِ إِلَّا الْكَرَمُ؛^۱ خدایا، نه در مقابل نعمت خود، مرا شاکر دیدی و نه هم در مقابل آزمایشات صابر. نه به خاطر ناسپاسی، سلب نعمت کردی و نه به خاطر ناشکیبایی، بار مصیبتم را سنگین نمودی. خدایا، از کریم جز کرم، انتظاری دیگر نمی‌توان داشت.»

دانستن ادب بندگی و انفاق و احسان، عبادت است و عبادت هم در نوع خود، قربانی است. قربانی باید در بهترین ساعات شب و روز و در جغرافیای خود انجام گیرد. اما انجام عبادت شما در لحظه‌هایی انجام می‌پذیرد که به دنبال دنیا چهار نعل، تاخته‌اید و درست در آن لحظات مرده‌ی عمرتان، به یاد من می‌افتید و این بدان ماند که دو نفر نامزد تازه عقد کرده، بعد از مانده شدن از کار و تنهایی که بوی عرقِ

۱. قیومی‌اصفحانی، جواد، صحیفه‌الحسین، قم، اسلامی، ۱۴۲۲هـ.ق؛ این حدیث در کتاب قاضی نورالله از امام حسن مجتبی (ع) روایت شده است: شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، شرح آیت الله مرعشی نجفی.

تن می‌دهند و گند زیرِ بغل، به یاد عشقبازی می‌افتند. مثل این است که شما گوشت گندیده‌ی فاسد را که لایق فرزندان خود نمی‌دانید، به بارگاه حضرت حق می‌فرستید. قربانی اگر در غیرِ جغرافیای خود باشد، قربانی در پای غیر است.

در قرآن وقتی می‌گوید: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»^۱ در حین و گاه نماز، آرایه و پیرایه‌های خود را به کار گیرید» (از عطر خوش گرفته تا لباس تمیز و طاهر، آراسته به گوهر عفت؛ با به کنار گذاشتن ارزش‌های کذایی که عادت ثانویه شده‌اند و با ترکِ هرچه حرام و با وضوی روح...); «خُذُوا زِينَتَكُمْ» معنی‌اش این است که برای قربانی شدن عازم «منی» هستید. گوسفندِ قربانی تازه عروس را می‌آرایند و پیشانیش را حنا می‌بندند. اولین هدف کسی هم که در صف نماز می‌ایستد، آرزوی شهادت و قربانی شدن است و قربانی شدن، چیزی مثل عروسی رفتن و لباس مخصوص مراسم عروسی پوشیدن، به سر دویدن و زودتر به منای عشق رسیدن و خود را به تیغ حق سپردن است و در زیر تیغ، عاشقانه رقصیدن و تپیدن است و از غیر او رهیدن. دنیا اگر به آدم روی خوش نشان دهد و غرق نعمت کند، طبیعی است که حتی قسی‌القلب‌ترین آدم‌ها هم خوش برخورد می‌شوند، اما وقتی باران بلا بر سر می‌بارد و حال و حوصله‌ی ایثار کردن لبخندی کم‌رنگ را هم از انسان بگیرد، مرد می‌خواهد که خم بر ابرو نیاورد و سرِ نگاه‌های زهرآگین خود را ببرد و بخندد که این ذبحی عظیم است.

در قرآن، هابیل و قابیل برای نخستین بار به درک و ادراک قربانی می‌رسند، اما قربانی قابیل، بافه‌ای سنبلِ ناچیز است و قربانی هابیل یکی از بهترین و باحال‌ترین و بی‌نقص‌ترین گل‌هاش.

اکنون آن چهار گروهی را که حضرت مولا برای ما تابلو کرد، هرچه را بخواهند و به هرچه چنگ بزنند و روزی صدها گوسفند و گاو و شتر هم قربانی کنند، جای سجده‌ی رویِ پیشانیِ آنها اگر پینه‌ی زانوان شتر را هم بی‌رونق کند، اسمش قربانی هم باشد، رنگ قربانی مورد قبول درگاه حق را ندارند، مگر این‌که خدای بزرگ با اغماض از آنها قبول کند. برای این‌که همه‌ی کارهایی که انجام می‌دهند، به خاطر من خودشان است؛ با این تفاوت که یکی از سنگر قدرت و یکی از سنگر ضعف و ناتوانی، من خود را نعره می‌زند. قربانی آنها ضعف دارد و کامل نیست. قربانی آنها دارای لگه است و نمی‌تواند روح نیمه‌جان خفته در زیر آوارهای تن را حیات دوباره ببخشد. قربانی آنها نمی‌تواند محل‌های آسیب را شناسایی کند و قاتل را تحویل عدالت دهد. قربانی آنها از چشمشان افتاده است که اگر به خودشان داده می‌شد، جز با اغماض قبول نمی‌کردند.

در عبادت، دعا، کار، تدریس، یادگیری، معالجه کردن، جنگ، صلح، زناشویی، روابط فیما بین، شکیبایی، ازدواج، تربیت، بار آوردن بچه و هر آن چیزی که از دلت خطور می‌کند، اگر سهمی از من غیر الهیات باشد، اسمش حتی قربانی هم باشد، مانند مال کاسد و بی‌مشتري است که به خودت عودت داده می‌شود.

مردی شوخ بلافاصله بعد از ادای فریضه‌ی نماز، جا عوض می‌کرد.

وقتی علتش را پرسیدند، گفت: شنیدم که خداوند نماز غیرمقبول را چون سنگی بر سر نمازگزار می‌کوبد، جا عوض می‌کنم که بر سرم نخورد.

در قرآن می‌فرماید: «حیوان‌هایی که برای بت‌ها قربانی شده‌اند و نیز حیوان‌هایی که در هنگام ذبح آنها بسم‌الله گفته نشده است، حرام هستند».

آن چهار گروه مورد بحث و نظر مولا، به جای یک بسم‌الله، هزار بسم‌الله هم اگر بگویند، گوشت حیوان‌های قربانی‌شان از گوشت سگ و خوک مردارتر است. برای این‌که آن‌ها را به خاطر خود و بت‌های زنده‌ی متحرک و متفکر مصلحت‌اندیش ذبح کرده‌اند. قربانی آن‌ها مشکل دارد، لگه‌دار (شبیّة‌دار) است.

قربانی تنها ذبح گوسفند و نحر شتر نیست. قربانی را معانی و مضامینی بسیار ظریف و دقیق و عمیق می‌باشد و دارای درجاتی است.

بعد از قربانی کردن، به خودت می‌گویی که من من مانند این لاشه‌ی بی‌سر، از جان بی‌جان شده است، غرورم را چون قصّابی تکه‌تکه کرده و از چنگک (قناری) آویخته‌ام، من من بی‌اختیار در پای من افتاده است و به جای نحر کردن ناقه‌ی صالح یعنی حدود الهی، فرعون طغیان‌گر نفس خود را پی کرده‌ام و ریشه‌ی فساد را که در باغچه‌ی وجود خودم شناسایی کرده بودم، چون هرزه‌گیاهی از ریشه کنده‌ام و مانند این حیوان بی‌اختیار بی‌تپش، دست من از همه‌ی شرارت‌ها و فسادها و غضب‌ها و طغیانگری‌ها و همه‌ی اعمال ننگین

زشت، خالی مانده است. من به جایی رسیده‌ام که ایثار خونم چون این حیوان حلال‌گوشت و بی‌آزار حلال است و شکر خدا را که خونم در راه ظلمه و کفار نریخته است. به جایی رسیده‌ام که می‌دانم کجا باید این جان فدا شود و از روی نادانی با تیغ بازی نمی‌کنم.

همان‌طوری که نمی‌شود قربانی را، زنده‌زنده خورد و یا پاره‌تن نیمه‌جان او را به روی آتش گذاشت، در تمامی کارهایی هم که سهمی از تو در آن است و هشیار هستی، قربانی تو دیگر قربانی نیست.

از من، رگ جان بریده بادا

گر با تو رگیم هست هشیار

برای این‌که یک چشم تو باز است تا بینی واکنش عمل تو در روی دیگران چیست یعنی تو هنوز برده‌ی نتیجه‌ی کارت هستی، نه بنده‌ی حق.

برای اولین بار حضرت باری با جلوه کردن در ایوان هستی، وقتی خودش را و بی‌کراستگیش را در حد و توان و میزان و کشش شعور من بسیار حقیر پایین آورد «و أَحَبَبْتُ لِكَيْ أُعْرَفُ»^۱ گفت، مرا به یاد قربانی انداخت. او خواست تا با ردگیری جلوه‌ها و زیبایی‌های آفرینش و اسماء بارورکننده، خود را برای رسیدن به مقام فَتَبَارَكَ بارور کنم. قربانی، نیاز به بی‌نیاز بردن است تا در صمدانیت او مُسَبِّح باشی. همه‌ی زیبایی‌ها و معصومیت‌هایی که در منظر چشم ماست، قربانی حضرت حق هستند تا با بهره‌گیری از آن‌ها خداگونگی خود را